

خواب فراموش می پرداخت ؛ رعیت پروریکه نگهبانی ظالمان
 چون پدر مهربان میکرد ؛ عالی همی که متاع سبک تجارت را که
 جلاب نام نیک اند تقسیمت گران می خرید ؛ سوداگرانیکه اسپها
 برای نواب بهادری آوردند اگر در اثنای راه یکی از آن
 بقضای الهی فوت میکرد دم و گوشش بریده پیش نواب
 والا جناب می بردند آنگاه بر حسب گفته سوداگران نصف
 قیمت اسپ مرده از سرکار خود عنایت می فرمود ؛ قدر شناسیکه
 بمعاینه اندک جرأت و جلادت بهادران شکر ظفر پیکر را
 جاگیر است و خلع و جواهر بی بهادرتقد فرادان می بخشید ؛ بر سپاهیان
 شکر خود هر ماه دو بار شاهره تقسیم میکرد ؛ الو العزمی که اگر فوج
 اعدا مانند خیل انجم لانه و لا تحصی بودی یک تنه چون آفتاب
 جهان گرد بمقابله و مقابله ایشان می پرداخت ؛ توکل پیش
 که در کوه و صحرا نظر عنایت بر فضل مفضل حقیقی دوخته بفرمای
 من بتوکل علی الله فهو حسبه و رگزار همیشه بهار مملکت بالاگماقت
 هر جا خارفتنه و فساد سر میکشید به تیشم عزم درست از پا
 می انداخت ؛ ادب سنجی که در محفل تقدس منزل ادهرزه
 گویان و یاده سرایان راه نبود ؛ شکوه مندی که در حضور لامع النور
 ادبی اجازت کسی لب بچون و چرانمی کشود ؛ غریب پروریکه شبها
 مانند سلطان محمود غزنوی در کوی و برزن دارالاماره گردیده

وجه کفاف بنقراى محتاج و پینوایان میرسانید؛ رفیق نواز یک
 در هر ماه پیش از علوفه مُقرر می برای سامان ساز و یراق بغدادیان
 جان سپاری بخشید؛ والا سطوتی که هر کدام از گردن کشان
 دیار جمع کردن غرس استکبار می پرداخت چون برق
 قاطف سوختن وجودش بر باد صریحی می بست؛
 قیافه شناسیکه بیکدین از نبیث طینت و صفای
 طویت مردمان آگاه می گردید؛ عالی ذهنی که بچودت طبع
 مستقیم بی سخن بر سر اوردلهمای ارباب جوانج میرسید؛
 از سخنان منصفانه آن فرزانه است که میرعباس علی از غلام
 علی خان که از مصاحبان همدم نواب بهادر بود روایت میکند
 که من هنگام سفر اکثر در خیمه نواب حاضر می بودم چینیکه نواب
 پس از کوفتگی لشکرکشی روزانه اندکی باستراحت و قیلوله
 میبیدریکی ازین اوقات نواب را در حالت خواب
 سرا میر جست کنان و پریشان دیدم، چون نواب بیدار شد
 سرا سیمگی حالش بیان کردم و پرسیدم که او چگونه خواب
 دیده، نواب فرمود ای همدم حال جوگسی در یوزه گمرا از سلطنت
 محسود من بهتر است که در حالت بیداری ایمن از غم و دشمنان
 خود کام جمعیت خاطر و آرام دارد، دور حالت نوم دور از خیال
 خوریزان عیار خواب شیرین و قرار؛

گویند نواب حیدر علی خان بهادر عادت داشت که هنگام
عتاب و خشم بر یکی از ملازمان می گفت لوندیکا یعنی کنیزک
زاده، علی زمان خان روزی در خلوت عرض کرد که شایسته
حال بزرگواران جلیل القدر نیست بدینگونه لفظ را یکبار
و زبان آلودن؛ نواب تبسم کرد و گفت که ما همه کنیزک زادگانیم
بی بی زاده همین حسین علیهما الصلوٰه و السلام بودند که از بطن
مقدس خاتون جنت زادند؛

از مزایای مردم شناسی و پیشگویی نواب عالیشان یکی
اینست که در باره طیپو سلطان می گفت که اواز بلندی فطرت
و دالامنشی بهره ندارد و ستمگر و بیرحم است روزی چند
سپاهیان انگریزی را سلطان ناگهان برگرفته سنگدلانه پیش
روی خود بزور برخته کردن شان فرمان داد، استکشاف
این ماجرا بر نواب سخت گران گذشت فرمود که این ظالم
سلطنت پیدا کرده مرا از دست خواهد داد؛

از آثار علوی فطرت و فراخی حوصله اوست که مردم هر طبقه از دین
و ملت در مملکت و معسکر او خوش و خرم زندگانی میکردند و
هرگز درین باب هیچگونه پرخاش و پردهش با هیچکس دستور نبود؛
حال حضور خاطر و قوت حافظه اش چنان بود که در یک زمان بچندین
مقاصد مختلف اشتغال می ورزید بمنشی بیرنگاشتن مکتوبی ارشاد

می نمود و از جاسوسی اخبار می شنید و جواب میداد و باهبل کاری
در مهمات پر شاخ شاخ گفتگو میکرد و دیگر خدمتگزاران را فراخوز
خدمات شان تعلیمات خاص می فرمود ؛

حال سیاست و تعذیب مجرمان این بود که دو صد جلا و یا تازیانه
بردار همواره بر در دولت حاضر می بودند ، و هر گونه مجرم از هر طبقه که
باشد یکسان سیاست کرده میشد هیچ امتیاز درین باب در میان
امرای کبار و شاهزادگان و دیگر اسافل ناس نبوده ؛

از دستورات گزیده ادیکی این بود که در تمامت ممالک او
هر پندیم و یکس که مرتبی مهربان نداشت در سرکار جیدری آورده
بشفقت و مرحمت پرورده و فنون سپاهیکری آموخته میشد
و آنگاه در طبقه سپاهیان که بنام قشون پیمانش می خوانند
منعکس میگردد ؛

در زمان ارتحال او حوزه مملکت سوای محالات مفتوحه در ملک
کرنا ملک بر هشتاد هزار مربع میل انگریزی احتوا داشت
و در ممالک محروسه او یک هزار قلعه بود هر شهر و قلعه را که تسخیر
میکرد بترمیم آن و بنای حصارهای تازه فرمان میداد چنانچه تا حال
اکثر قلاع زمین دوزی و کوهی پائین گهاقت شاهد این معنی
است بعد وضع اخراجات ملکی و شکری سه کرد در روید
سالانه از خراج ممالک محروسه اش داخل خزانه عامه می گردید

جمعیت افواجش سه لک و چهل و چهار هزار میرسید ؛
 زبانی ثقات که بینندگان آن همه واقعات تا زمان حال قدم
 در دایره هستی میدارند به ثبوت پیوسته که آنقدر خزائن و دفائن
 و جواهریش به او خسته های طلا و نقره در خزانه میداشت که هنگام
 حساب بجای شمردن باعداد بصاع کلان می پیمودند و بمن
 و پنجسیره می سخنچیدند افواج و توپخانه که ایزد تعالی بنواب
 غفران مآب عنایت ساخته بود کمتر کسی را از امرای کبار و
 سلاطین پیشین و معاصر میترشده باشد آخر چون دنیای دنی
 و فانی ننمود از یخه جان فانی در گذشت و همه اساس و اسباب
 ثروت و دولت باز پس گذاشت ؛

بیت

جهان گرد کردم نخوردم برش بر فتم چو یگانگان از سرش

نسب نامه نواب عالیجناب مغفرت مآب حیدر

علی خان بهادر ؛

نیر برج شرافت و سردری حسن بن بچیان که از اعیان
 عرب و رؤسان قریش بزبور فصاحت آراسته
 و بکلیه دیانت پیراسته و جمان ظاهری باکمال باطنی فراهم

داشت بسن سی و پنج سالگی از بارگاه سلطان البربرین
 و خاقان البحرین سلطان روم بشرف عهده شریفی عربین
 شریفین زادها امده شرف ممتاز گردید از ان والا ترا دو گوهر رخسند و درج
 ایالت محمد بن حسن و علی بن حسن پیادگار ماندند علی بن حسن
 بعروه سالگی داعی اجل را الیک اجابت گفت و محمد بن حسن
 پسری خجسته اختر که احمد بن محمد نام داشت باز پس گذاشته در سنه
 هشتصد و هفتاد و چهار بمحرمی بروضه رضوان شتافت پدر
 مبرور حسن بن بختی شریف که معظمه از غم جانگاہ پسر خود بعد
 یکسال ازین سانحه به پانزدهم شهر رمضان المعظم شب پنجشنبه در سنه
 هشتصد و هفتاد و پنج راهی ملک جاویدانی گشت چون این خبر وحشت
 اثر بگوشش حاشیه بوسان سریر خلافت مصیر سلطان روم
 رسید فرمان قضا تو امان متضمن تعیین شریف که معظمه بنام داود
 پاشا صادر گردید پاشای موصوف احمد بن محمد را با وجودیکه در ان هنگام
 پانزده سال عمر داشت و مستحق این عهده شریفی بود صغیر
 سن دانسته بجایش سید عبد الملک بن ابو عبد الله را که
 فصیح اللسان و از عمده خاندان بود شریفی که گردانید احمد بن محمد
 که شجاع با فرهنگ بود ازین رود داد و لتنگ شده بزودی
 عازم ملک یمن شد چندی در عدن توقف نموده بشهر
 صنعان رسیده از ملاقات وایش تنگید و در ملک زمره

متوسلانش منظوم گردید بعد چندی چون والیش از حسب و نسب
 ایشان نیکو مطلع گشت و در وجاهت و شجاعت او را بی مثل
 یافت با دختر نیک اختر خود عقد مناکحتش بر بست و رتیق و فنیق
 جمیع امورات ملکی و مالی بقضه اختیار ایشان در داد پس از آنکه
 بیست سال برین عقد گذشته بود والی صنعا بمرض الموت
 گرفتار شده پیش جمیع ارکان دولت پسر خود را که
 پنج ساله بود بدست ایشان سپرد و وصیت نمود که تا آن زمان این
 ولد بر یغان جوانی نرسد مثل پسر خود دانسته تعلیم و تربیت
 از دور بیخ ندارند و در نظم و نسق بلاد و عباد چنان بکوشند که احدی
 قدم از حیطة اطاعت بیرون نه نهد الغرض بعد رحلت والی صنعا
 ناسیزده سال احمد بن محمد در انتظام مملکت داد نصفت
 و عدالت میداد روزی شیخ سالم نجرانی یکی از عمده متوسلان آن
 ریاست که بظاهر دوست و در باطن تشنه خون ایشان بود
 نزد پسر والی صنعا رفت و در شکایت ایشان چنان
 مبالغه کرد که آئینه خاطرش از زنگ ملال مکرر گردید و سخنان
 ابله فریب در میان آورده عهد موکد در باب عهده سپه سالاری
 از وی گرفت و ذمه قتل آن نیک سپر پاک نهاد و نشاندنش
 بر سند حکومت موروثش بر خود لازم کرد و از آن روز بسازش
 سپاهیان عسکر و تالیف قلوب سرداران لشکر پرداخت

و ظاهراً جهت اعتبار خویش نزد احمد بن محمد خیرخواهی و اطاعت
 ایشان از پیش کردن آغاز نهاد و در هر امر سعی فراوان بجای
 می آورد مگر فرصت وقت بیجست چنانچه مدت یک سال
 بدین نیت گذشت بعد از آن در سنه نهصد و یازده هجری بصلاح
 پسر والی صنعار و ز قتل آن پاک نهاد مقرر نموده بروز معهود
 شمشیری زهر آلود همراه خود گرفته به بهانه گذر آیدن نذر
 بخدمت ایشان رفت و از همان شمشیر سرش از تن جدا ساخت
 و شادان و فرحان نزد پسر والی صنعار رفت و مابرای کشته شدن احمد
 بن محمد بیان کرده گفت که افعی کشتن و بچه اش را نگاه داشتن
 کار خردمندان نیست باید که همین ساعت سرش محمد بن
 احمد طلبیده و کشته و متاع خانه اش ضبط نموده شود چون این سخن
 قنبر نامی حبشی که غلام آن شهید پاکباز بود بشنید بکم نمک خوارگی
 آتش شمشیر چنان مشتعل گردید که طاقت ضبط و
 تاب تحمیش نمانده باریجان نامی دیگر غلام حبشی که نزدیکش
 استاده بود گفت که شرط نمک خوارگی همین است که
 هر نوعی که توانی زودتر محمد بن احمد را بطریق اخفا همراه خود بطرف
 بغداد ببری و من هم انتقام خون ناحق بالای خود ازین به گهر میگیرم
 و اگر زمانه مساعدت می نماید در آنجانی رسم و الا سرم فدای
 قدم آقای خود خواهم کرد چون باریجان ز بخاروانه گردید شیخ سالم

نجرانی جهت گرفتار کردن محمد بن احمد مرخص شده بیرون رفت
 قنبر از عقبش آمده بزور تمام چنان شستی برگردنش زد که آن
 بد باطن بر بینی بخاک افتاد ببحر و افتادنش بر پشتش
 سوار شده شمشیر از دست او برگرفته از همان شمشیر سرش
 ببرد و خواست که خود را ازین ورطه هلاکت و آرزاند مگر
 همراهیانش بضر تیغ و سنان او را پاره پاره کردند الحاصل ریجان
 نزد محمد بن احمد که در آن هنگام قدم بسن سیزده سالگی نهاده بود
 رفته از وقوع سانحه پدرش اطلاع کرده بسرعت تمام او را براسپی
 سوار کرده و خود هم بر اسپ دیگر سوار شده از راه کوهستان
 عبور و جله نموده بشهر بغداد بنحانه طاهر افندی نژاد کرد افندی
 مذکور اطوار سرداری از ناصیه حاشی مشاهده کرده با دختر خود
 پیوندش داد و از بطن آن غنیمت سه پسر بوجود آمدند عبد الوهاب
 عبد الرزاق عبد الغنی بعد از آن محمد بن احمد بعمر هفتاد سالگی در سنه
 نهصد و شصت و هشت هجری شربت مرگ از دست ساقی اجل
 نوشید عبد الوهاب مهین پور آن مبرور و خائف اوسطش
 عبد الرزاق هر دو بی اولاد بودند و پسر که بن آن مغفور که
 عبد الغنی نام داشت و با دختر آغا محمد طاهر تابع که خدا شده بود در سنه
 یک هزار و سی هجری صبح حیانش بشام محامات مبدل گشت
 و یک دختر و یک پسر گذاشت پسرش ابراهیم

بطریق پدر خود کار و بار تجارت میگرد و در سنه هزار و چهل و هفت هجری سه دختر و یک پسر حسن بن ابراهیم و گذاشته داخل خلد برین شد چون حسن بن ابراهیم هنگام رحلت پدر خود یک سال بود کارکنان تجارت زر و نقد امانتی آن مبرور را خیانت نمودند و تا بلوغ ایشان بجز دو سه هزار چیزی دیگر نماند و اکثر اوقات بزبانی اصاغر و اکابر آن شهر حال تمول آباد اجداد خود شنیده از مهر غیرت تهی دستی سکونت خود را در آن شهر نامناسب دانستند و والد و اخوات خود عازم هندوستان شده با جمیر رسید و بخانه متولی مرقد متبرک خواجه معین الدین، حشمتی قدس سره که مردی معزز و مکرم آن بقعه بود اقامت گزید متولی موصوف بملاحظه ستوده اطوارش دختر خود را بعتد نکاح او در آورد، چون آن دختر بارور گردید مدت شش ماه ازین حمل منقضي شد ایشان بیمار شده در سنه هزار و هفتاد و پنج هجری رحلت کردند بعد سه ماه پسری متولد شد پدر آن دختر این مولود را ولی محمد نام نهاد و پس از بلوغ بابت عمش که خدائی صورت گرفت و از بطن آن عقیقه پسری متولد شد روزی فیما بین ولی محمد و عمیش نزاعی رود داد ازین جهت برهم گردیده معه پسر که محمد علی نام داشت بشهر دهلی روانه شد و چندی در آنجا مانده بطرف دکن راهی گردید

و دار دکلمبر که گشته در آنجا توطن گزید و چون شیخ محمد علی بسن تمیز
 رسیده و جمیع علوم ماهر و بزور فضل و هنر آراسته شده پدر آن
 سعادت مند صبیح سید معصوم صاحب سجاد ه سید محمد گیسو در از
 قدس سره را که مرید و خلیفه شیخ نصیر الدین چراغ دهبلی است
 و در دیار دکلمبر از جهت غایت احترامش بلقب بنده نواز
 میخوانند از برای او خواستگاری نموده و همان جا دعوت حق را
 لبیک اجابت گفته محمد علی صاحب بعد پدر مرحوم معزوجه خود از آنجا
 نقل کرده عازم سیجاپور گردید و در شایخ پوره بخانه برادران
 زوجه خود فرود آمد پس از آن معدا بستگان خود عازم کرناٹک
 بالا گھات شده در قصبه کولار رخت اقامت انداخت و در
 چهارم فرزند بود یکی شیخ محمد الیاس ددیم محمد سیوم محمد امام چهارم
 فتح محمد در سنه یک هزار و یکصد و نه بھری رحلت نمود و شیخ الیاس پسر
 کلان در تسلیمت برادران کوچک کوشیده نظر پرورشش
 بر جمیع اقربا گماشته راه سلامت روی می پیمود و فتح محمد از آنجا
 برداشته خاطر شده بی اجازت برادر کلان سمت کرناٹک
 پائین گھات غرامید و محمد الیاس پسر خود را که چار ساله عمر
 و عیدر صاحب نام داشت مع برادران و متعلقان در خانه گذاشته
 به تنجاور شتافت و در سنه یک هزار و یکصد و پانزده بھری
 از جهان فانی انتقال نمود فتح محمد که در آرکات بسرمی برد پیرزاده

برهان الدین را از تجاوز طلب داشته دختر ایشان را که
 امشیره حقیقی ابراهیم صاحب میشد به ازدواج خود درکشید
 و خواهرزاده عروس را که بسن زنان رسیده بود با امام صاحب
 برادر خود بعقد مناکحت بر بست و فتح محمد ستورات خود را
 در کولار گذاشته بمیسور شتافت و در آنجا پسری شاهباز صاحب
 نام متولد گشت و بعد دو سال پسری دیگر ولی محمد نام بوجود آمد
 و در سن دو سالگی فوت کرد و از آنجا برداشته خاطر شده معه متعلقان
 خود عازم بالاپور گان گشت پس از آن در سنه یک هزار و یکصد
 و بیست و نه هجری در دیوان هلی پسری سکندر طالع دارا
 شوکت در آن ساعت که آفتاب عالم تاب در برج حمل بود بوجود آمده
 و در مان خود را مسور ساخت و موسوم به حیدر شاه عرف حیدر علی گشت؛



تفسیر القاب مستطاب نواب فلک قباب خدیو رفیع الشان
 منیع العنوان نواب حیدر علی خان فردوس آشیان ؛

نواب بهادر

یعنی سپهبد مظفر و پر دل صفدر فیروز مند میدان رزم و جنگ رنجبر دار
 راه ناموس و تنگ نیکو ماهر فنون پیکار و عرب و شیوه های
 طعن و ضرب ؛ و این خود لقبی بود که نواب حیدر علی خان را

کافه انام از خواص و عوام ممالک و کهن بدان میخوانند ؛

نهنکاس

یعنی شایسته القاب خجسته امیر کبیر خداوند صولت و ایالت

و سطوت و بسالت ، طرازنده سنده جاه و مکننت و فرازنده

لوای دین و دولت ؛

صوبه دار کشور سیرا ، و بادشاه مرز و بوم کنزیه و کورگ ؛

سلطان حکمران ممالک چرکولی و کلپکوت که محتویست

بر چندین ریاست کوچین تراونکور و غیر آن ؛

نواب بنگلور و بالاپور و باساپتن یا بنگر ؛

مرزبان فرمانده فزازستان و نشیبستان یعنی سلسله کوهستان

داودیه آن ؛

بهادران بهادر

و طرفدار فرمانفرمای جزائر دریا یعنی جزایر مالدیو که در حساب و شمار بیشتر

است از چیز گفتار ، و میگویند که عدت شان به دوازده هزار میکشد ؛

و خاندان دولت حیدری آنجناب را بنام حیدر شاه و بهادر شاه میخوانند ؛

سجع نواب نامدار حیدرعلی خان بهادر

بهر تسخیر جهان شد فتح حیدر آشکار

لافتی الاعلی لاسیف الا ذوالافتار

From Scurry's Captivity under Nawab Hyder Allee Khan and Tippoo Sultan.

پون درین اوراق محامد صفات و مکارم ملکات نواب حیدر علی خان برنکاشته شد حالانکه از بیرحمی آن شیرصورت که با اسیران اعادی بکار می برد از کتاب اسکریس کپٹیوٹی (یا اسیری اسکری) نوشته می شود تا خوانندگان این کتاب مولف آنرا بتهمت طرف گیری و مداهنت یعنی بدحتگرائی و از مذمت کناره نمائی متهم نگردانند *

سپتر اسکری مینویسد که مدتی بانواع زحمت و رنج در اسیری قوم فرانسیس بسر بردیم؛ آخر کار ما اسیران انگریزی را که پانصد نفر بودیم در مختلف جوازها در نشاندند و بعد انقضای ششماه در قلعه گت لور رسیدیم؛ پس از چندی از انجام چیلپبروم که از قلاع حصین حیدر علی خان بود نقل کرده شدیم در جاهای مختلف آنقلعه جوق جوق مردم را افتاده بل مرده دیدیم باقیماندهگان نژند را کار از گرسنگی بجائی رسیده بود که اگر استخوانی پوسیده در پاییدی افتاده میدیدند دهن شره کشاده میدیدند قوت مادرین مقام منخر بود در برج گنده و گوشت گاو نتیجه این غذا و مسکن شوره زار این بود که بسیاری از جماعه مابزاری مردند و اکثر مردمان قوی جثه را دیدیم که در عرض یکساعت از بیماری تشنج اعضایی ایشان تباه و درم میگرددید؛ آنچه سبب بود که جماعه فرانسیس ما را حواله این چنین بیرحم و سنگدل نمودند نیز مقام حیرت بود که کار گزاران انگریز چرا از تخایص ما دست برداشته بودند؛

و لیکن این اہمال انگریزان بسبب تباہی و بد حالی شان بود کہ
 در ہندوستان در ان مبتلا بودند؛ درین مقام قریب دو ماہ بسر بردیم
 نوزدہ نفر از میان ما با لفظ نط و لسن قصد گریز کردند و گلبہی چند کہ
 با خود داشتند از ان ریسمانہا بر تافتند و در شب تار بد ستادیزان
 از بالای دیوار قلعہ فرود آمدند؛ و لیکن ندانستند کہ یکجا روند در آخر
 نوزدہ کس روز دیگر دست بر کتف بستہ آورده شدند و شخص
 بیستم ہنگام عبور رودی غرق شد؛ لفظ نط و لسن را برہنہ کردہ
 بشاخ ترمہندی سخت زدند و دیگران را دست و پا بزنجیر
 بستند؛ و بعد دو روز بزند انخانہ استوار نقل کردہ شدیم و
 ساقہای ما را در قیود آہنین سفتند و عدد پاسداران دو چند گردانیدند
 و بعد دو ماہ از نزد حیدر علی خان حکم آمد تا ما را بہ بنگلور برند؛ بنا بر ان قیود
 پاہ شکستہ دست ہر دو کس در یک زنجیر بستند؛ و بد ان
 حال نژند برہنہ پا از قلعہ روانہ شدیم نمیدانستیم کہ قضایر سر ما
 چہ خواهد آورد؛ درینحال؛ چگونہ امتیاز نبود جز اینکہ منصبہ داران
 با ہم و سپاہیان با یکدیگر بستہ شدہ بودند؛ القصہ پس از
 انقضای بیست و یکروز در گوناگون محنت و بلا بمقام بنگلور
 رسیدیم بعد سہ روز چند تن مسلمان و برہمن از اعیان قلعہ برآمدند و ما را
 در سہ زمرہ منقسم ساختند آثر مرہ کہ من در ان بودم بموضع بہرام پور
 کہ بر مسافت سہ روزہ راہ از بنگلور واقع است فرستادہ شد تا چار

با چشم های گریان و سینه بریان از هم جدا گشتیم چون در زندان
مقام معهود رسیدیم بند های دست شکسته پارا بزنجیر بستند
و تاوه روز برنج گنده بخوراک دادند پس از آن برنج را برای یعنی سنده
بدل کردند و ازین غذای ناملایم چندین کس جان دادند؛ بعد سه ماه
پانزده نفر نوجوان را که من یکی از ایشان بودم برگزیدند و بند های
شکسته به بنگلور فرستادند و گفتند که در اینجا بیمار داری شما خواهد شد
چنانچه پس از سه روز بمنزل مقصود رسیدیم و با چندین نوجوانان
انگریزی دوچار شدیم که مانند ما از دیگر زندانخانه ها بر چیده در اینجا
فرستاده شده بودند بدین هم شادمان گشتیم و چون از ما
حساب گرفتند همگی پنجاه و دو تن بودیم؛

پس از سه روز قلعه دار ما را طلبید، و ظاهراً چشم مرحمت
سری مانگریسته چند ثمر بهما بخشید و اعلام نمود که حیدر علی خان
نسبت بهما گمان نیک دارد و بجای فرزندانش می پندارد
بدین خبر برخی از ما متفکر و برخی عاقل ماندند بعد از آن بسریرنگپتن
روانه ساختند و درین سفر خرام ما آسان بود و توشه ما افراد آن
پس از نه روز بسریرنگپتن رسیدیم، در میان دو دروازه قلعه تا سه
ساعت ما را نشانیدند، تا دیر تماشاگاه مردمان بودیم و از اینجا
بسوی چوتره برده همان ملاحظت و مدارا که نسبت به ما داشتند
سلوک نمودند، ولیکن یکماه با عایت خوشحالی سپری شد

بعد از آن نزد ما جمعی از حجامان حاضر شدند بدین قصد که موی سر بتراشند
ازین کار سر برکشیدیم و ایشان در اجبار ما کوشیدند و در عین
این سلوک مردی فرنگستانی در زی سلمانی با عمامه و سبالت
طولانی بر ما گذر کرد و بدوش مردم آزر م پیشه سلام کرده گفت
که مرا قلعه دار فرستاده است تا در اتمام کار موی سر و غیره
بکوشم و اگر سرکشی کنیم بجبر و قهر کار معهود بعمل آورده خواهد شد
چنانچه این اندرز دوستانه او را پذیرفتاری نمودیم؛ چون اینها
کرده شد یک هفته دیگر ما را بطور خود وا گذاشتند سپس چاشنگاهی همان
حجامان بادوا زده نفر بغایت قوی و تاور در آمدند؛ و مرد فرنگستانی که بالا
مذکور شد بر ما عیان کرد که حیدر علی خان به ختان تان و با سلام آوردن
شما فرمان داده است؛ اگر چه ازین خبر هوش از سر ما پرید ولیکن بجز
تسلیم چاره نبود؛ القصد معجون منشی هر یک را خورانیدند؛ پس
بوریا می و چادری از برای هر یک آورده شد و فرموده شدیم تا در
دو صف بران بور یا بنوائیم چون اینها بعمل آمد نگهبانان و حجامان
و آن دو زده تن تاور که بالا مذکور شد در میان ما آمدند و نخست
رندال کا آسن را گرفته بردگی بر نشانیدند و حجام کار خود کرد؛
بر سبیل نوبت بر هر کس از ما این ماجرا گذشت
و درینحال بعضی از سکر معجون میخندیدند و دیگران می نالیدند الحق
این حال نکبت اشغال با ضمیره درد که داشسیم دیدنی داشت

و تماشا کردنی شامگاهان بر سر ماسه‌ها سنگان را متعین کردند تا عراست
 ما از ستمگری و خونخواری موش و ششی که در آن ملک بکثرت می‌باشند
 کرده باشند؛ پس از دو ماه که در بنحال می‌نزد بسر بردیم به نزد تن همه
 به شرم چون این رسوم دینی و سنن اسلامی طی شد ما را
 به تهنیت و مبارکباد اختصاص بخشیدند که اکنون است
 پیغمبر و مقرب نواب گشتیم؛

بر پروردگاران سیر نواب حیدر علی خان مغفور و طیوس سلطان
 مبرور پوشیده نماید که آن عداوت دیرینه که این حضرات
 نسبت به جماعه انگریزان که در تسخیر ممالک و کهن دعویدار
 مهم بل حریف مزاحم ایشان بودند اندرون سینه می‌پروردند
 و آن تعذیب و تحقیر که نسبت با سیران این طبقه روا میداشتند
 نه از آنمقوله است که احدی از رادیان اخبار ایشان در آن
 خلاف کند، روایات سطر اسکری متضمن گوناگون
 محنت و عقاب و نقت و عذاب که حالی جزوی از آن
 برنکاشته آمد اندکی است از آن محن و بلا یابی عیاه که اسرای انگریزی
 در قید و بند ایشان کشیده اند و جرعه از آن تلخابه‌های جانکاه که بندیان
 انگریزی قدح قدح نوشیده؛ دفتر درین باب ساخته و طومار
 پرداخته شده است روایت محن بی‌شمس بر شطو که در اسیری
 ده ساله ایشان کشیده فرود است از آن دفاتر غم پرداز کوه

خاراموساز، و سیاحت و ناله کنبل و رقیست از آن اسفند
 محنت بار، بسیاری ازین پیکارگان دردمند و در حالت قید و بند
 با غایت تلخکامی جان دادند و چندین ازین یکسان مسکین
 بگو ناگون شکنجه و عذاب کشته گشتند؛ در اکثر جنگ و پیکار
 پس از فتح و فیروزی بر مجروحان بقیة السیف کمتر ابقا میکردند
 در محاربه کوهستانی که یکنگ یلی شهرت دارد چندین هزار
 سپاه هند و ستانی و فرنگستانی از طرف انگریزان کشته و صد
 نفر از ایشان اسیر و بانواع اذیت پانزنجیرگردانیده شدند؛
 و همچنین در جنگ کرنیل بریتویط که بر کنار رود کولیرم
 صورت گرفته و طیپو سلطان در آن مظفر گشته جرم غفیر از طرف
 انگریزان کشته شدند و بقیة السیف اسیر گشتند و با غایت
 محنت و عذاب سربرنگپتن روانه ساخته، اگر قدم
 شفاعتگری موشیرلالی در میان نیامدی همانا مستفسی از باقیماندهگان
 جانبرگشتی همچنین در هر رزم و پیکار که فتح و فیروزی در آن
 نصیب حیدریان گشتی مرحمت و ابقا بر مجروحان و زنده
 ماندهگان کمتر، و عقاب و تعذیب اسیران بیشتر بودی؛
 با اینهمه بیرحمی و سنگدلی ایشان، آنقدر بخشایش و مرحمت
 و بخشش و مکرمت از انگریزان مرحمت پرور و معدلت
 گستر بعد ننجیر سربرنگپتن بر اولاد و احفاد حیدر علی خان و طیپو سلطان

بجمل آمد و هنوز می آید، که بغایت ممنون و مشکور در سایه
عاطفت سلطنت انگریزی با عزت و عمرت و آسایش
و آراش زندگی میکنند و بدعای ترقی جاه و دولت ابد مدت
ایشان مشغول میباشند؛

از کتاب نشان حیدری

جلوس نمودن خدیو و الاشان طیب و سلطان بوسریو
سلطنت دکهن و لشکر کشیدان جنریل لانگ و جنریل
اسوارط بسمت و اندیو اش با دیگر کیفیات؛

چون آفتاب دولت و اقبال نواب بهادر از سمت الراس
کمال بهبوط و زوال گمرایدارگان دولت و اعیان مملکت
که درین واقع حاضر بودند چون غلام علی خان شوشتری و عبدا لمجید خان
کابلی و سردار خان و اسد الله خان قندهاری و محمد علی کبیدان و
بدر الزمان خان و مهمامزاد خان و محمد رضا خان و حیدر علی بیگ و
سید حمید خان و غازیخان و ابو محمد و پور نیادکشن را در رشته
انظام مهمام ریاست از دست نداده شرایط نمک خواری
و خدمتگزار می به تقدیم رسانیدند و بدستور یک درجیات نواب مرحوم
ضبط و ربط مهمات ملکی بظهور می پیوست جاری داشتند و پس از

تقدیم لوازم تجهیز و تکفین صندوق نعلش با رعایت اخفا شباشب روانه سریرنگپتن نمودند و در گنبد رفیع البنیان در پهلوی مسجدی عالیشان در میان لال باغ که هنگام توجه نواب پائین گهاست با حد است آن عمارت مذکور فرمان رفته بود و در آن زمان صورت اتمام پذیرفته مدفون گردانیدند؛ و خدمتگزاران واقف اسرار را جدا جدا محبوس ساختند تا این راز از پیروه خفا بر ملا نیفتد و بحکم مصلحت ملکه اری بالفعل شاهزاده کهسین صفدر شکوه عرف کریم شاه را بجای پدر بر سرسند حکومت نشاندند و او نیز مهمات مالکی را چنان بحال داشت که سرموی دران خلل و فتور واقع نشد چنانچه عوام و خواص شکر بیان بصحت و سلامت ذات نواب مطمئن خاطر بودند بنفرمان کریم شاه از بهر اطمینان کلی فوجداران و عهده داران ممالک محروسه تقسیم ماهیانه پائین حیدری بعمل آورده شد و همانروز دوهزار سوار بمست نیلور و دوهزار بسوی شکرانگریز روانه کرده و همامرز اخان با عرایض ارکان دولت متضمن اینواقعه و التماس قدوم موکب دولت و اقبال علی اسر الحال بحضور خسرو گیتی ستان طیبوسلطان که در آن هنگام رونق بخش نواح کونباتور و پالیگهات بود روانه ساخته شد سلطان عظیم الشار پس از وقوف بر حقیقت حال اگرچه از مرزای فدویت شعار و خلوت بایمان شدید اطمینان کلی از جانب سرداران لشکر حاصل ساخت

ولیکن از جلوس کریم شاه بر سندن ریاست گونه تردد خاطر داشت
به صورت چون بیشتر دولت و اقبال با گوشش هوش آنجوان
بخت فرخنده فال این ند امیداد

قطعه

همین بنده پای عزیمت در رکاب ای شهریار
تا دود اندر رکاب دولت فتح و ظفر
شاهباز از صوه نهر آمد میندیش از عریف
چون ترا اقبال یار است و سعادت راهبر
بناچار ملتمس و دستخوان صمیم را با جابت مقرون ساخته بصوب
شکر بایلغار در رسید یکسر سرداران و عهده داران مع کریم شاه
با استقبال شتافته بزین بوسی جناب عالمیان مآب مشرف
گشتند و بعد تقدیم مراسم تعزیت بساعت فرخنده روز یکشنبه
آغاز سال یک هزار و یکصد و نود و هفت هجری آن پیرایه بخش مملکت
بر سریر سلطنت جلوس فرمود اعیان دولت و ارکان
مملکت رسم تهنیت و مبارکباد و بجا آوردند و نذر گذرانیدند
و سلطان قدر دان فراخور مراتب نیکو خدمتی و هواخواهی شان
هر یک را جداگانه بنوازشات شایسته نواخته بمناسب مناسبت سرفراز
فرموده بنر نوب بزم عشرت و سرور و جشن شادمانی و سور فرمان داد

مثنوی

سران سپه عفل آراستند
 بگفتند کای شاه گردون سر بر
 سرماست بر خط فرمانبری
 مگر نسیم از آتش و آب و خاک
 چو سلطان لقب یافتی از تخت
 پسر در جهان آن بود نیک نام
 زر خسار چون ماه برکش نقاب
 چو ایزد ترا داد فرشته
 سکندر صفت ملک تسخیر کن
 بزن سکه خویش بر سیم و زر
 سر جایده تاج شاهنشاهی
 بفتح و ظفر پای نه در رکاب
 بسی نام ااران و گردنکشان
 اگر حکم سازی بوقت و غا
 بفرمانت ای شاه مالک رقاب
 ز فرمان گرمست باذر رویم
 باقبالت ای سرور دین پناه
 همه دست بر سینه بر خاستند
 همه چاکر انیم فرمان پذیر
 ز تو حکم کردن ز ما چاکری
 فدای هوا خواهیست جان پاک
 کنون تخت و تاج شهی زان تخت
 که بر تر نهید از پدر چند گام
 نهان چند داری بابر آفتاب
 بتقدیم فرمان مکن کوتهی
 سر دشمنان زیر شمشیر کن
 که از سکه نام شهان شد سر
 بنه پای بر تخت فرماندهی
 جهانگیر شو چون بلند آفتاب
 بی خدمت تنگ بسته میان
 چو جوهر در آهن سازیم جا
 بدر با بتازیم همچون جباب
 نذاریم غم چون سند رویم
 رباییم از فرق کیوان کماه

خدا یاور و بخت یار تو باد جهان از کرم زیر بار تو باد
 سریر تو باد اسپهر برین سم مرکبت باوتاج زمین
 سرخاسدان زیر پای تو باد همه عیش عالم برای تو باد
 شعرای فصیح زبان دندمای ملیح بیان در آبدار نظم و نثر تبار
 کرده از خوان احسان سلطان نوجوان بهره مند گشته پس از
 انتضای مراسم مورد سرور سلطان معدلت نشان نظر
 بر انتظام امور مملکت برگماشته قلعه داران و عملداران
 ممالک محروسه را بذریعه ارسال فرامین بعنایات سلطانی
 امیدوار و مستظهر گردانیده هر یک را بدستور سابق بکار و خدمت
 خود بحال داشت همدرین زمان سپهدار فرانسیس دو هزار
 مرد فرنگستانی را بسرداری موشیر پیلش بحضور لامع النور روانه کرد
 سلطان والا شان بعد نظم امور معه شکر نصرت اثر کوچیده ساعت
 کاویری پاک از فرزند دل رایات همایون رشک افزای سپهر
 بوقلمون ساخت و چون شکرانگریز بسرداری جنریل اسطوارط
 و جنریل لانگ از راه جنگل پیته بعزم مقابله سلطان بو اندیو اش
 رسیده بمحرد استماع این خبر باتمامی شکر ظفر پیکر از راه دوشی مامیرو
 بدفع اعدان هضت فرموده به فاصله سم کرده از داندیو اش
 محل نزول جاه و جلال فرمود روز دیگر میسند و میسره و قلب بآئین
 درست آراسته و توپخانه پیش رود داشته صف آرای جدال

و قتال گردید اگر چه سرداران انگریز با سپاه خود مستعد
 جنگ شدند اما تعبیه افواج نظیر امواج و صف آرائی فرانسویس
 مشاهده نموده آن روز صلاح جنگ ندیده بجای خود قایم ماندند
 و فردای آنروز بر حسب فرمان گورنر مدراس سرداران مذکور قلعه
 و اندیوایش را شکسته با تمامی اساس و اسباب بدراس معاودت
 نمودند سلطان نیز از آنجانب مراجعت فرموده بسواد ترواتور
 مقام کرد جاسوسان خبر رسانیدند که ایاز خان متبناهی
 نواب میرور که بایالت ممالک نگر و کور یال بندر و غیره از
 حضور نواب مغفور نامزد شده بود درینولاراه نفاق و بیوفائی پیموده
 تمام قلاع آنولایت را با انگریزان سپرده خودش با توابع و اسباب
 و اساس بسیار و زر و جواهر بی شمار بر جهاز نشسته داخل بنبئی
 گشت و انگریزان بران حدود مسلط شدند و فتنه جویان که
 منتظر فرصت بودند از هر گوشه مرتخوت برداشته در مقام عناد
 و فساد درآمدند چنانچه انجی شامیا که سردار واک خانه دار السلطنت
 بود با قلعه داران آنجا یکدل و یکزبان شده در فکر خانه خرابی
 مخدوم خود در افتاده فتور عظیم بر پا ساخته است و سید محمد خان
 داماد عبد الحکیم خان افغان کرپه قابو یافته پیاده و سوار جمع
 ساخته عهود موافقت با انگریزان پمهلپتن در باب تسخیر
 کرپه بایمان موکد ساخته هنگامه و شورش دران حدود بنا نهاده ؛